

گزارش نشست گروه حقوق مدنی؛ نقد رأی در مورد معامله و کیل با خود^۱

پژوهشگاه قوه قضاییه*

مقدمه

مطابق مقررات قانون مدنی، وکیل به نیابت از موکل و در حدود اختیارات مصرح در وکالت‌نامه، اختیار انجام اعمال حقوقی را دارد. طبق ماده ۶۶۰ قانون مدنی، وکالت ممکن است یا به‌طور مطلق و برای تمام امور موکل باشد و یا مقید و برای امر یا امور خاص وی. ماده مزبور در ادامه مقرر داشته است مطلق بودن وکالت، مربوط به اداره کردن اموال موکل خواهد بود. در هر دو حالت ممکن است دامنه اختیارات وکیل محدود به اعمال حقوقی خاصی باشد مانند وکیلی که وکالت در خرید یا فروش مالی داشته باشد. در تمامی مواردی که اختیار وکیل به‌طور صریح در قرارداد وکالت مشخص شده است تنها می‌تواند در حدود تعیین شده عمل کند و فراتر از آن، نیاز به اجازه موکل است. در فرضی که هیچ‌گونه قیدی بر اختیار

۱. تاریخ برگزاری: ۱۳۹۶/۱۱/۱ مکان: پژوهشگاه قوه قضاییه، گروه حقوق مدنی

حاضرین:

۱- محمدرضا محمدی، دکتری حقوق خصوصی، مدیر گروه حقوق مدنی پژوهشگاه قوه قضاییه، وکیل پایه یک دادگستری.

۲- اکبر میرزانژاد جویباری، دکتری حقوق خصوصی، عضو هیأت علمی مؤسسه عالی مدیریت.

۳- رضا خشنودی دکتری حقوق خصوصی و دادیار داسرای دیوانعالی کشور

۴- محمدرضا پنداشته پور، دکتری حقوق خصوصی و ...

۵- آقای قیصری، رئیس شعبه ... دادگاه تجدید نظر استان تهران و دانشجوی دکتری حقوق خصوصی

۶- احمد شهنیایی، دکتری حقوق خصوصی و عضو هیأت علمی مؤسسه عالی مدیریت

* تهیه شده توسط محمدرضا محمدی، دکتری حقوق خصوصی، مدیر گروه حقوق مدنی پژوهشگاه حقوق خصوصی پژوهشگاه قوه قضاییه
m.mohamadi56@gmail.com



وکیل وارد نگشته، برای مثال، وی در خرید یا فروش مالی مختار باشد، قانون مدنی در قبال این سؤال که آیا وکیل شخصاً می‌تواند طرف معامله واقع شود، پاسخ صریحی نمی‌دهد. در برخی از وکالت‌نامه‌هایی که در دفاتر اسناد رسمی تنظیم می‌شود به اختیار وکیل در انتقال مورد وکالت به خود تصریح شده اما در اغلب آنها چنین تصریحی وجود ندارد. در نتیجه، در صورت عدم تصریح به اختیار وکیل در مورد انتقال مال به خود و نیز انتقال موضوع وکالت به خود، تکلیف چیست و معامله انجام‌شده چه سرنوشتی خواهد داشت؟ اینکه موکل صرفاً می‌تواند برای دریافت ثمن معامله به وکیل مراجعه کند، صحیح است یا غیرنافذ و نیازمند تنفیذ اوست؟ در این نشست، دو نمونه از آراء دادگاه‌ها در دسترس است که متضمن دو دیدگاه معارض می‌باشد و این امر انگیزه نقد دیدگاه مطرح‌شده در آراء را در گروه حقوق مدنی پژوهشکده حقوق خصوصی ایجاد کرد، لذا برای نیل به چنین مقصودی، نشستی در پژوهشگاه برگزار گردید و آراء مذکور مورد نقد و بررسی قرار گرفت.

متن آراء

مشخصات رأی اول

شماره دادنامه: ۹۲۰۹۹۷۰۲۲۲۹۰۱۵۰۷

تاریخ: ۱۳۹۲/۱۲/۲۶

مرجع: شعبه ۲۹ دادگاه تجدیدنظر استان تهران

در این رأی، دادگاه بدوی و دادگاه تجدیدنظر، معامله وکیل با خود را با استناد به وکالت‌نامه‌ای که در آن به اختیار وکیل به معامله با خود تصریح نشده، صحیح دانسته‌اند.

متن رأی شعبه ۱۰۴ دادگاه عمومی حقوقی تهران

در خصوص دادخواست تقدیمی خواهان آقای ف.ک. با وکالت خانم س.س.، آقای م. ق. به طرفیت خوانده خانم ف.غ. با وکالت آقای ع.م.، به خواسته صدور حکم بر ابطال معامله و برگ

انتقال شماره ۱۴۲۴۰-۸۵/۱۲/۳ و اثبات مالکیت هر کدام مقوم به مبلغ ۵۱/۰۰۰/۰۰۰ ریال و خسارت دادرسی، به این شرح که وکیل خواهان اعلام نموده که موکل براساس قرارداد شماره ۱۰۳۷-۸۰/۲/۳۱ مالک شش دانگ یک دستگاه آپارتمان و یک واحد انباری در ساختمان‌های آتی‌ساز می‌گردد، سپس خواهان به موجب وکالت‌نامه شماره ۱۲۶۵۳-۸۱/۳/۲۲ تنظیمی در دفترخانه شماره ... تهران درخصوص ۳ دانگ از ۶ دانگ، موضوع قرارداد فوق‌الاشعار وکالت داده است و در وکالت‌نامه، به خواننده اختیار داده شده که سه دانگ ملک را به هر شخص و با هر قید منتقل نماید ولی مشارالیه آن را به خود انتقال داده درحالی‌که اختیار چنین کاری را نداشته است لذا تقاضای صدور حکم به شرح ستون خواسته را دارد. وکیل خواننده دفاعاً اعلام نموده که صدور حکم به بطلان معامله فرع بر بطلان وکالت‌نامه است و از طرفی دادگاه کیفری مالکیت موکله را احراز کرده و سپس به لحاظ فروش آن به غیر، از سوی خواهان و نیز اقرارنامه محضری مجازات حبس وی تعلیق شده است، لذا با عنایت به مراتب فوق و مجموع اوراق و محتویات پرونده و نظر به اینکه در وکالت‌نامه شماره ۴۱۲۶۵۳-۸۱/۳/۲۲ مورد اشاره، خواهان به همسرش خواننده جهت انتقال سه دانگ مشاع از شش دانگ آپارتمان و انباری مذکور با هر قید و شرط و نحو و ترتیب، در قبال هر مبلغ، وکالت اعطاء نموده و به این ترتیب وکالت مزبور به نحو مطلق داده شده و علی‌الظاهر با توجه به عموم و اطلاق مفاد و مدلول وکالت‌نامه مزبور خواننده اختیار داشته موضوع وکالت را به هر شخص ولو به خود انتقال دهد و از این حیث در مقررات قانون مدنی محدودیتی وجود ندارد و صرفاً مقنن در ماده ۱۰۷۲ قانون مدنی در محث نکاح بنا به مصالحتی، تصریح به این امر را لازم و ضروری دانسته است و از طرفی نظر به اینکه عدم ارائه حساب مدت وکالت، از موجبات بطلان معاملات وکیل مختار و مجاز تلقی نمی‌گردد لذا دعوی مطروحه را وارد و ثابت ندانسته، حکم به بطلان و بی‌حقی خواهان را صادر و اعلام می‌نماید. رأی صادره ظرف ۲۰ روز از تاریخ ابلاغ، قبل تجدیدنظرخواهی در دادگاه تجدیدنظر استان تهران می‌باشد.

متن رأی شعبه ۲۹ دادگاه تجدیدنظر استان تهران

درخصوص تجدیدنظرخواهی ف.ک. با وکالت: ۱- س.س. و م.ق. به طرفیت ف.غ. با وکالت ع.م. نسبت به دادنامه شماره ۳۱۵ مورخه ۹۲/۵/۲۶ صادره از شعبه ۱۰۴ دادگاه عمومی تهران که به موجب آن، حکم بر بطلان دعوی ابطال معامله و برگ سند انتقالی شماره ۱۴۲۴۰ مورخه ۸۵/۱۲/۳ و اثبات مالکیت صادر گردیده است. نظر به اینکه دادنامه تجدیدنظرخواسته با توجه به محتویات پرونده مطابق مقررات قانونی صادر گردیده است و ادعای تجدیدنظرخواه قابل انطباق با شقوق ماده ۳۴۸ قانون آیین دادرسی مدنی مصوب سال ۱۳۷۹ نمی‌باشد لذا اعتراض نامبرده، غیرموجه، تشخیص و به استناد ماده ۳۵۸ قانون مذکور ضمن رد اعتراض دادنامه تجدیدنظرخواسته تأیید می‌گردد. رأی صادره قطعی است.

مشخصات رأی دوم

شماره دادنامه: ۹۱۰۹۹۷۰۲۲۱۶۰۱۳۸۴

تاریخ: ۱۳۹۱/۱۱/۳۰

مرجع: شعبه ۱۶ دادگاه تجدیدنظر استان تهران

در این رأی، دادگاه تجدیدنظر، حکم دادگاه بدوی مبنی بر بطلان دعوی ابطال انتقال انجام‌شده را با استناد به وکالت‌نامه‌ای که در آن به اختیار معامله با خود تصریح نشده، نقض کرده و به ابطال انتقال، حکم داده است.

متن رأی شعبه ۱۱۹ دادگاه عمومی حقوقی تهران

م.ز. و م.گ. به طرفیت: ۱ - آقای ب.پ. فرزند ع. با وکالت آقای ع.ر. ۲ - آقای ح.ه. سردفتر دفترخانه اسناد رسمی ... تهران، به خواسته ابطال سند انتقال شماره ۲۲۸۸۶ - ۸۸/۳/۱۱ دفترخانه ... تهران و الزام خوانده ردیف اول به استرداد سند مالکیت ملک به پلاک ثبتی ۹۳/۵۷۲ بخش ۱۱ تهران با احتساب خسارات دادرسی مقوم به ۵۱ میلیون ریال به این شرح که وکیل خواهان بیان داشت خواهان به‌موجب سند رسمی وکالت شماره ۱۳۲۸۸ - ۷۱/۲/۱ دفترخانه ... بومهن، با ابطال وکالت به خوانده ردیف اول وکالت داده تا نامبرده درمورد املاک ارثی موکل ضمن تثبیت مالکیت او از اداره ثبت اسناد نسبت به اخذ سند رسمی ملک فوق‌الذکر به میزان سهم موکل اقدام نماید و خوانده مورخ ۸۱/۲/۷ موفق به اخذ سند گردیده ولیکن نسبت به تحویل آن به خواهان اقدام نکرده و با هم‌دستی خوانده ردیف دوم و با استفاده از وکالت‌نامه مارالذکر اقدام به انتقال سند رسمی ملک خواهان طی سند شماره ۲۲۸۸۶ - ۸۸/۳/۱۱ دفترخانه ... تهران به نام خود نموده است. بنابراین، تقاضای ابطال سند مذکور و استرداد سند مالکیت اخذشده را دارد. با عنایت به محتوای پرونده ازجمله مفاد سند وکالت استنادی خواهان که در سطر پنجم آن تصریح شده «... و انجام هرگونه معامله قطعی و رهنی... اعم از اینکه موکل معامل باشد یا متعامل...»، بنابراین انتقال سند رسمی ملک خواهان به خوانده ردیف اول براساس سند مورد استناد وی و در حد وکالت اعطائی انجام شده و این دفاع وکیل خواهان که ملک موکل وی که با ابطال وکالت به خوانده ردیف اول منتقل شده، موروثی بوده و کل آن سهم‌الارث خواهان نبوده، مؤثر در مقام نیست زیرا بر فرض اثبات خواهان ذی‌نفع در مطالبه حقوق آنها نیست و دادگاه، دعوی خواهان را به طرفیت خوانده

ردیف اول غیرثابت تشخیص داده و مستنداً به مواد ۶۵۶، ۶۶۰، ۶۷۱، ۶۷۴ قانون مدنی حکم به بطلان دعوی خواهان صادر و اعلام می‌دارد و با نظر به عدم توجه دعوا به خوانده ردیف دوم، مستنداً به بند ۴ ماده ۸۴ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹، قرار رد دعوی صادر و اعلام می‌دارد. رأی صادره، حضوری و ظرف بیست روز پس از ابلاغ قابل اعتراض در دادگاه محترم تجدیدنظر استان تهران است.

متن رأی شعبه ۱۶ دادگاه تجدیدنظر استان تهران

درخصوص تجدیدنظرخواهی آقای ف.ص. با وکالت آقای م.ز. و م.گ. به طرفیت:
۱ - آقای ب.پ.؛ ۲ - دفترخانه اسناد رسمی شماره ... تهران به سردفتری آقای ح.ه. از دادنامه شماره ۱۰۷۸ مورخه ۹۰/۱۰/۳ صادره از شعبه ۱۱۹ دادگاه عمومی حقوقی تهران که متضمن صدور حکم بر بطلان دعوی مطروحه از ناحیه تجدیدنظرخواه به خواسته ابطال سند انتقال شماره ۲۲۸۸۶ مورخه ۸۸/۳/۱۱ تنظیمی در دفترخانه ... و ایضاً الزام تجدیدنظرخوانده ردیف اول به استرداد سند مالکیت ملک به پلاک ثبتی ۹۳/۵۷۲ بخش ۱۱ تهران، به انضمام خسارت دادرسی است. دادگاه در این مرحله از دادرسی پس از بررسی مندرجات پرونده و مذاقه در مفاد وکالت‌نامه مستند دعوی تجدیدنظرخواه، من حیث‌المجموع تجدیدنظرخواهی به‌عمل‌آمده را وارد دانسته به لحاظ مغایرت دادنامه تجدیدنظرخواسته با مقررات قانونی، دادگاه دادنامه مذکور را شایسته نقض می‌داند زیرا اگرچه تجدیدنظرخوانده ردیف یک آقای ب.پ. وکیل وکالت‌نامه شماره ۱۴۳۸۸ مورخه ۷۱/۲/۱ تنظیمی در دفترخانه ۵ بومهن حوزه ثبتی دماوند بوده و مطابق اختیارات داده‌شده در وکالت‌نامه، حق انجام مفاد وکالت را داشته مع‌الوصف در اختیارات تصریح‌شده، تجدیدنظرخوانده ردیف اول آقای ب.پ. حق انتقال مورد وکالت از جمله پلاک ثبتی موضوع دعوی به نام خود را نداشته. به عبارت دیگر چنانچه قصد موکل وکالت‌نامه، تفویض اختیار به تجدیدنظرخوانده ردیف اول به‌عنوان وکیل خود در جهت انتقال پلاک یادشده به نام خود را داشت قطعاً مراتب را در وکالت‌نامه استنادی تصریح می‌نمود. عدم تصریح مراتب مذکور، به‌منزله عدم اختیار وکیل در انتقال پلاک ثبتی مورد وکالت به نام وکیل می‌باشد و چون اقدام تجدیدنظرخوانده ردیف اول به‌عنوان وکیل وکالت‌نامه شماره ۱۴۳۸۸ مورخه ۷۱/۲/۱، در انتقال پلاک ثبتی یادشده به نام خود از مصادیق اقدام فضولی بوده و در مانحن‌فیه، تجدیدنظرخواه به‌عنوان مالک و موکل وکالت‌نامه فوق‌الاشاره انتقال به‌عمل‌آمده را تنفیذ نمی‌نماید لذا انتقال انجام‌شده، در اساس محل خدشه بوده دادگاه با انطباق تجدیدنظرخواهی با بند (ه) ماده ۳۴۸ قانون آیین دادرسی مدنی ضمن نقض دادنامه تجدیدنظرخواسته، دعوی خواهان پرونده نخستین را نسبت به آقای ب.پ. وارد

دانسته، ضمن ابطال سند انتقال شماره ۲۲۸۸۶ مورخه ۸۸/۳/۱۱ تنظیمی در دفترخانه ... تهران، آقای ب.پ. را به استرداد سند مالکیت ملک تحت پلاک ثبتی ۹۳/۵۷۲ بخش ۱۱ تهران و ایضاً پرداخت خسارت دادرسی در حق خواهان پرونده نخستین محکوم می‌نماید. رأی صادره به استناد ماده ۳۵۸ قانون مذکور اصدار یافته و قطعی است. درخصوص تجدیدنظرخواهی به عمل آمده راجع به قرار رد دعوی صادره راجع به تجدیدنظرخوانده ردیف دوم، نظر به اینکه در این بخش دادنامه تجدیدنظرخواسته موافق با مقررات قانونی اصدار یافته و تجدیدنظرخواهی به عمل آمده با هیچ یک از شقوق مختلف ماده ۳۴۸ قانون آیین دادرسی مدنی منطبق نمی‌باشد، دادگاه ضمن رد تجدیدنظرخواهی به عمل آمده به استناد ماده ۳۵۳ قانون مذکور عیناً قرار تجدیدنظرخواسته را در این بخش تأیید و استوار می‌نماید. رأی صادره قطعی است.

دیدگاه حاضرین در جلسه

دکتر میرزائزاد

در هر دو رأی، اصل «حاکمیت اراده» مطرح است لذا باید بررسی و استنباط کرد که طرفین در قرارداد وکالت، خواهان چه چیزی بوده‌اند تا قرارداد را براساس خواست آنها تفسیر نمود. در مانحن فیه محل نزاع این است که: آیا وکیلی که به اختیار او بر انتقال مال به خود (به‌طور کلی معامله با خود) تصریح نشده، اختیار انتقال مال موضوع وکالت را به خود دارد یا خیر؟ به عبارت دیگر، آیا وکالت، إذن موکل بر انتقال مال به شخص وکیل را نیز دربرمی‌گیرد یا خیر؟ در پاسخ به این سؤال به دلایل متعدد می‌توان گفت اگر در وکالت‌نامه به اختیار وکیل به انتقال مال به خود تصریح نشده باشد، وکیل دارای چنین اختیاری نیست:

۱. فهم متعارف از وکالت‌نامه‌های مطلق این است که وکیل حق انتقال به خود را ندارد چون اصولاً وقتی طرفین به اختیار وکیل بر معامله با خود تصریح نمی‌کنند بدین معناست که چنین قصدی ندارند. عرفاً در اغلب موارد، ظاهر رفتار افراد حاکی از این است که وقتی در مورد مالی، به فردی وکالت می‌دهند یعنی اینکه وکیل می‌تواند آن را به هرکسی بفروشد اما در مورد انتقال به خود وکیل نیاز به تصریح دارد. این امر عرفی

را با توجه به مواد ۲۲۴ و ۲۲۵ قانون مدنی می‌توان به‌منزله تصریح در عقد یا حداقل پذیرفته شدن از سوی طرفین تلقی کرد.

۲. با توجه به وضعیت حاکم بر جامعه، مصالح اجتماعی نیز اقتضاء می‌کند که در وکالت‌های مطلق چنین اختیاری برای وکیل پذیرفته نشود. یکی از تعهدات وکیل این است که در اقدامات خود در موضوع وکالت، غبطه و مصلحت موکل را رعایت نماید. در فرضی که وکیل مال را به شخص ثالثی انتقال می‌دهد، غبطه موکل را بهتر رعایت می‌کند اما در جایی که وکیل، خود طرف معامله واقع می‌شود بین رعایت مصلحت موکل و مصلحت خود به تعارض می‌افتد و حسب طبیعت انسانی بیشتر محتمل است که صرفه و صلاح خود را بر مصلحت موکل ترجیح دهد و درواقع از موقعیت پیش‌آمده به نفع خود سوءاستفاده کند.

۳. این استدلال که گفته می‌شود اصل، بر جواز انتقال به خود است و اگر قانونگذار می‌خواست معامله وکیل با خود را ممنوع کند همانند عقد نکاح تصریح می‌کرد، صحیح نیست و با استناد به آن نمی‌توان حکم به صحت انتقال مال موضوع وکالت به خود وکیل کرد چون حکم ماده ۱۰۷۲ قانون مدنی با توجه به طبیعت و وضعیت ویژه عقد نکاح آمده است و درمورد معاملات دیگر مانند انتقال مال به خود، قانون ساکت است و از این سکوت نمی‌توان اختیار وکیل به معامله با خود را استنباط نمود. به تعبیر دیگر، قرائن و اماراتی وجود ندارد تا نشان دهد سکوت قانونگذار در این‌باره در باب معاملات اساساً سکوت در مقام بیان بوده، بنابراین از آن می‌توان اختیار وکیل برای معامله با خود را برداشت کرد.

۴. ماده ۳۷۳ قانون تجارت درمورد رابطه بین آمر و حق‌العمل‌کار که طبق ماده ۳۵۸ همان قانون جز در موارد مصرح مقررات وکالت بر رابطه آنها حاکم است می‌گوید: «اگر حق‌العمل‌کار مأمور به خرید یا فروش مال‌التجاره یا اسناد تجارتي یا سایر اوراق بهاداری باشد که مظنه بورسی یا بازاری دارد می‌تواند چیزی را که مأمور به خرید آن بوده خود شخصاً

به‌عنوان فروشنده تسلیم بکند و یا چیزی را که مأمور به فروش آن بوده شخصاً به‌عنوان خریدار نگاه دارد مگر اینکه امر دستور مخالفی داده باشد». در این ماده به‌روشنی اختیار معامله با خود به حق‌العمل‌کار در صورتی داده شده است که به دلیل وجود مظنه بورسی یا بازاری امکان سوءاستفاده او وجود ندارد. در خارج از آن موارد، حق‌العمل‌کار فقط در صورت تصریح آمر می‌تواند با خود معامله کند. ماده مزبور نمونه‌ای است از اینکه در وکالت مطلق، وکیل اختیار معامله با خود را ندارد، زیرا در غیر این صورت قانونگذار می‌توانست بدون اختصاص حکم به فرض خرید یا فروش اوراق بهاداری که مظنه بورسی یا بازاری دارند، به‌طور مطلق حق معامله با خود را به شرط رعایت غبطه، بدهد.

دکتر خشنودی

پاسخ به سؤال یادشده مستلزم بیان مقدماتی است زیرا بحث مذکور از جهات مختلف قابل بررسی و درخور تأمل است.

اولین نکته‌ای که به ذهن متبادر می‌شود اینک: آیا از منظر قواعد عمومی قراردادها، امکان انعقاد عقد توسط یک فرد وجود دارد یا خیر؟ صرف‌نظر از مطالب نظری پیرامون موضوع و تردید در امکان و عدم امکان انعقاد چنین عقدی، باید تصریح کرد با توجه به اینکه عقد، محصول قصد مشترک دو اراده است، ابراز آن به‌وسیله یک فرد میسر و عملی است. به همین اعتبار، قانون مدنی در ماده ۱۹۸ به‌صراحت آن را پیش‌بینی و صحت و اعتبار آن را تأیید کرده است. طبق این ماده «ممکن است طرفین یا یکی از آنها به وکالت از غیر اقدام بنماید و نیز ممکن است که یک نفر به وکالت از طرف متعاملین این اقدام را به‌عمل آورد». بنابراین، به استثناء مواردی از جمله مواد ۱۰۷۲ در عقد نکاح و ۱۲۴۰ در مورد معامله قیم با خود، که قانون مدنی به جهت رعایت پاره‌ای مصالح معامله با خود را منع کرده است باید در سایر موارد به‌عنوان قاعده کلی صحت معامله با خود را پذیرفت.

درخصوص عقد وکالت نیز این قاعده جاری است. با این حال، احراز قصد مشترک طرفین در یافتن پاسخ مؤثر است. چنانچه با توسل به قرائن و امارات دریابیم که موکل وکیل را در معامله با خود منع کرده است نمی‌توان معامله وکیل با خود را صحیح پنداشت.

نکته دوم این است که در یک تقسیم‌بندی کلی، امروزه با دو دسته وکالت مواجه هستیم که باید هریک از آنها را جداگانه تحلیل کرد:

دسته اول، ناظر به موردی است که رابطه حقوقی بین طرفین براساس یکی از عقود از جمله «عقد بیع» استوار می‌گردد، سپس به منظور استیفای حقوق ناشی از آن رابطه حقوقی و به سبب پاره‌ای موانع قانونی یا ملاحظاتی که طرفین دارند از تأسیس حقوقی وکالت استفاده می‌شود. در این فرض، عقد وکالت در مقام اجرای حقوق ناشی از عمل حقوقی دیگر، مانند بیع که به‌طور صحیح واقع شده است منعقد می‌گردد.

دسته دوم، مربوط به موردی است که وکالت در مقام صرف وکالت اعطاء شده است؛ بدین معنا که وکیل به نیابت از موکل خود، مجاز است به انعقاد عمل حقوقی که نتیجه آن حسب مورد ممکن است انتقال عین یا منفعت یا هر حق قابل انتقال و یا حتی ایجاد یک رابطه حقوقی دیگری باشد، بپردازد و به همین نحو نیز اقدام می‌کند.

امروزه اغلب وکالت‌ها از نوع نخست می‌باشد. در این فرض اصولاً بحث عدم رعایت غبطه و مصلحت موکل منتفی است چون وکالت در مقام اجرای حقوق ناشی از یک عمل حقوقی دیگری که به‌طور صحیح منعقد شده، اعطاء می‌شود و وکیل نیز با استفاده از آثار آن رابطه حقوقی و اختیارات حاصل از وکالت‌نامه، درواقع حقوق خود را اجرا می‌کند نه حقوق موکل را. در چنین مواردی انتقال به خود بلاشکال است و باید صحت آن را تأیید کرد.

ممکن است استدلال شود که براساس اصل عدم، در صورت تردید در اختیار وکیل در معامله با خود، نامبرده نمی‌تواند مورد وکالت را برای خود انجام دهد مگر اینکه موکل به‌طور صریح یا ضمنی چنین اختیاری را به وی داده باشد^۱

۱. صفایی، سیدحسین، دوره مقدماتی حقوق مدنی - قواعد عمومی قراردادها، تهران: نشر میزان، چاپ دوم، پاییز ۱۳۸۳، جلد دوم، ص ۸۲.

صرف‌نظر از اینکه با فرض وجود عقد وکالت به‌طور مطلق، امکان استناد به اصل عدم، به جهت حکومت ظاهر منتفی است، استدلال یادشده تنها از این جهت که بار اثبات ادعا بر عهده چه کسی است قابل استفاده خواهد بود. بر این اساس، اطلاق وکالت اقتضای اختیار موکل در انجام معامله برای خود دارد. در نتیجه، ادعای موکل مبنی بر عدم اختیار وکیل در معامله با خود باید اثبات شود. شاید همان‌گونه که برخی اشاره کرده‌اند بتوان در مواردی که شخصیت طرف معامله اهمیتی برای موکل ندارد اصل را بر جواز معامله وکیل با خود و در سایر موارد ممنوع دانست^۱ مگر اینکه قرائن و اماراتی بر تجویز آن وجود داشته باشد که البته در این فرض، برخلاف فرض سابق، اثبات آن بر عهده وکیل خواهد بود.

در خصوص دسته دوم نیز باید معامله انجام‌شده توسط وکیل را صحیح دانست زیرا:

اولاً، با توجه به مطالب پیش‌گفته، به‌ویژه ماده ۱۹۸ قانون مدنی، قاعده در حقوق ما این است که وکیل می‌تواند با خود معامله کند مگر در مواردی چون نکاح و معامله قیم که جنبه استثنائی دارد و معامله با خود ممنوع است.

ثانیاً، یکی از تعهدات وکیل رعایت غبطه موکل است. ضمانت‌اجرای آن نیز با توجه به مفاد مواد ۶۶۶، ۶۶۷ و ۹۵۳ قانون مدنی در تعریف «تقصیر»، همیشه عدم نفوذ معاملات و اقدامات وکیل نیست بلکه مسئولیت وی را به جبران خسارت در قبال موکل به‌همراه خواهد داشت. وانگهی فرض عدم رعایت غبطه پیوسته و همیشگی است و به موردی که وکیل با خود معامله می‌کند محدود نمی‌شود. بنابراین نباید به‌علت نگرانی از عدم رعایت غبطه موکل، از یک قاعده حاکم بر حقوق کشور عدول کرد چراکه همواره امکان جبران خسارت واردشده به موکل، از طرف وکیل وجود دارد بی‌آنکه امنیت قضایی معاملات مخدوش گردد.

ثالثاً، بنای طرفین در اعطاء وکالت مطلق، بر مسامحه می‌باشد و این امر دال بر بی‌اهمیت بودن شخصیت منتقل‌الیه برای موکل است. در غیر این صورت باید عدم اختیار و حق وکیل به انتقال به خود را تصریح کند.

۱. جعفری‌لنگرودی، محمدجعفر، دوره متوسط حقوق مدنی: حقوق خانواده، تهران: گنج دانش، چاپ دوم،

رایعاً، از عبارات مذکور در ماده ۳۷۳ قانون تجارت که بر صحت عمل حق‌العمل کار درمورد معاملاتی که دارای بهای بازاری هستند دلالت دارد، می‌توان اختیار وکیل به معامله با خود را در موارد مشابه استنباط کرد، زیرا موارد ذکرشده در ماده مزبور حصری نیست و حکم آن قابل تسری به سایر موارد مشابه از جمله موارد عقد وکالت خواهد بود.

خامساً، گذشته از مطالب پیش‌گفته، اعتقاد به صحت معامله با خود، با اصل صحت و لزوم معاملات، موافق و از نظر عملی نیز مرجح است و از نظر سیاست قضایی که بر جلوگیری از ازدیاد تعداد ورودی پرونده‌ها نظر دارد، قابل توجیه است زیرا چنانچه مورد وکالت پس از انتقال به وکیل، موضوع معاملات متعدد بعدی قرار گیرد، ابطال معامله اولیه به اعتبار عدم نفوذ آن، موجب بی‌اعتباری معاملات بعدی خواهد شد و خریداران باحسن‌نیت را که مورد حمایت تئوری ظاهر هستند در معرض خسارات جبران‌ناپذیری قرار داده، موجب تزلزل معاملات خواهد شد. در نتیجه، موکل می‌تواند به بهانه عدم رعایت غبطه یا تجاوز وکیل از حدود اذن، علیه موکل خود و تمامی ایادی برای ابطال معامله اقدام نماید که خود منشأ و علت طرح دعوی متعددی خواهد شد؛ امری که پذیرش آن با توجه به کثرت پرونده در دادگاه‌ها دشوار به نظر می‌رسد. به‌علاوه، چنانچه وکالت وکیل از زمره دسته اول باشد اعتقاد به عدم امکان انتقال به نامبرده، با این مشکل مواجه خواهد شد که او تنها مع‌الواسطه بتواند مال مورد وکالت را به خود منتقل نماید این امر نیز به تأسیس محلل شباهت دارد و در اینجا فاقد توجیه عقلی و حقوقی است.

انتظار می‌رود رویه قضایی نیز به سمت پذیرش اعتبار معامله وکیل با خود متمایل گردد. البته این استنباط در نظام قضایی ایران بی‌سابقه نیست؛ در این زمینه می‌توان به رأی شماره ۹/۱۰۸-۱۳۶۳/۲/۲۹-۹ دیوان عالی کشور اشاره کرد: «ماحصل ایرادات فرجام‌خواه این است که: اولاً، فرجام‌خوانده (خواهان دعوی اصلی خلع ید و خوانده دعوی تقابل) حق فروش ملک موکل را با عنایت به وکالت علی‌الاطلاق به خود نداشته؛ ثانیاً، در انجام این معامله ناصحیح (به میزان عشر ارزش واقعی ملک) مصلحت موکل را رعایت ننموده است. مَلَّص استدلالات دادگاه

صادرکننده حکم بدوی به اینکه با عنایت به عبارت کلی (هرکس) و مفهوم مطلق کلمه مذکور، فرجام خوانده نیز می‌توانسته از مصادیق آن باشد، صحیح و بلااشکال به نظر می‌رسد زیرا علاوه بر اینکه فتاوی آيات عظام بر جواز چنین معامله‌ای است پیش‌بینی خلاف آن به‌صورت استثناء بر این اصل کلی در ماده ۱۰۷۲ قانون مدنی مؤید قبول و صحت این مسئله است و چون در مانحن‌فیه به‌موجب مواد ۶۵۶ لغایت ۶۶۵ قانون یادشده (مبحث کلیات وکالت) چنین استثنائی وجود ندارد ایراد وکیل فرجامخواه در این قسمت موجه نیست و رد می‌شود.

بنابراین، صرف منع نشدن وکیل از معامله با خود، قرینه‌ای برای عدم اختیار او در این خصوص نیست و در صورت تردید، در معاملات که شخصیت منتقل‌آلیه خصوصیتی ندارد اصل، بر اختیار وکیل برای معامله با خود است مگر اینکه بتوان با توسل به قرائن و امارات خلاف آن استنباط و اثبات نمود.

آقای پنداشته‌پور

درخصوص دو رأی صادره با موضوع وکالت که چالش اصلی و اختلاف‌نظر در هر دو پرونده، مبحث «انجام معامله وکیل با خود» است، مطالب در دو قسمت موجز و بیان می‌شود:

۱. کلیات مرتبط

الف: «عقد وکالت» همان‌گونه که در ماده ۶۵۶ قانون مدنی نیز مورد تصریح واقع شده «عقدی است که به‌موجب آن، یکی از طرفین، طرف دیگر را برای انجام امری، نایب خود قرار می‌دهد» یا طبق گفته فقهاء «استنابه فی التصرف» است. مستنبط از این تعاریف، عقد وکالت، واسطه‌ای است میان مالک و اعمال مالکیت. مفهوم «نیابت» به همین فاصله بین «ذی‌التصرف» و «تصرف» اشاره دارد. یکی از فروع اصل آزادی اراده را می‌توان اصل «دخالت بالمباشره در اموال» دانست. به این بیان که اصل بر عدم انجام امور به‌وسیله غیر ذی‌سمت یا به تعبیری اصل بر انجام اعمال حقوقی و تصرفات توسط خود مالک است. این اصل، فروعاً مختلفی

در حقوق ما ایجاد کرده که از مهم‌ترین آنها اصل «عدم توکیل» است. اصل مزبور، خود در دو عرصه کاربرد دارد:

عرصه اول، جایی است که دَوْران بین وجود و عدم اصل توکیل باشد. بر این اساس، اصل «عدم توکیل» است. برای مثال، هرگاه در اینکه آیا زندگی مشترک، جهت زوجین نسبت به فروش برخی از اموال مشترک یا اختصاصی طرف دیگر، ایجاد توکیل می‌کند یا خیر، تردید داشته باشیم اصل عدم توکیل راهگشاست.

عرصه دوم، اصل عدم توکیل در خصوص دایره اختیارات و محدوده اعمال قدرت وکیل می‌باشد. با توجه به اینکه وکالت عقد است و عقود در حدود مفاد خود معتبر هستند هرگاه تردید با این پرسش که آیا وکیل در امر خاصی اختیار دارد یا خیر، نمود یابد براساس اصل عدم توکیل، آن اختیار محل تردید از حوزه اختیارات وکیل خارج می‌شود. برای مثال، طبق ماده ۶۶۵، وکالت در بیع، وکالت در قبض ثمن نیست مگر اینکه قرینه قطعی بر آن دلالت کند. چنانکه برمی‌آید در این مورد حتی قانونگذار برخی امور را که عرفاً بر یکدیگر توالی دارند، برخلاف نوعی هم‌زمانی عرفی، از حوزه اختیارات وکیل خارج نموده است. فلذا عقد وکالت، عقدی است که جهت تسهیل امور برای موکل بنا شده است و به هیچ‌وجه نهادی شبیه نهادهای قانونی انتقال نیست. اگرچه برخی از مقررات، موجب سوق دادن این نهاد به رفتاری شبیه نهادهای انتقال، گشته است اما همواره باید تأکید کرد عقد وکالت، نیابتِ صِرف است و در حیات و ممات، منوط به إذن موکل و استمرار رضایت ابرازشده از سوی وکیل.

ب: مسئله «اتلاق و عموم» در اصول فقه شیعه مسئله بسیار تأثیرگذاری است. به‌طور سنتی حکم عام بر همه افراد خود مجری است مگر خاص (لفظ) محدوده آن را تضييق کند، اما مطلق به شرط تشکیل مقدمات حکمت می‌تواند افراد خود را دربرگیرد. به‌علاوه، شمول عام، تام و مستقر است و نمی‌توان آن را متزلزل شمرد ولیکن مطلق از جمله حاکمان متزلزل است که همواره زیر سایه اصل عدم ورود و تفسیر به‌قدرمتیقن قرار دارد. بر این اساس، در موارد اطلاق باید آنچه

را که متیقن است داخل در حکم اطلاق دانست و موارد مشکوک را خارج از آن. برای نمونه، در ماده ۱۰۷۲ قانون مدنی به صراحت این قاعده را تکرار می‌کند. مسئله مهم در این خصوص آنکه مبحث اطلاق و عموم، از موارد مربوط به الفاظ اصول فقه است و کانون و محور بحث، بر الفاظ عام و مطلق استوار می‌باشد. به طور مثال، در زبان عربی، الفاظ عموم حتی‌الامکان احصاء شده؛ چنانکه نکره در سیاق نفی یا جمع محلی به «الف» و «لام» یا کل و ...، اما این امر در زبان فارسی چندان واضح نیست و قرائن هم به لحاظ اثباتی نمی‌تواند قطعاً بر قصد عموم یا اطلاق دلالت نماید، لذا مشخص نیست مراد از لفظ «همه» در متن وکالت را باید بر عام حمل نمود یا بر اطلاق؟ (در این فرض نیز تحت تأثیر اصل عدم توکیل هستیم و هرگاه امر دایر بین اطلاق و عموم شود از آنجا که دایره اطلاق، محدودتر از عموم است اصولاً باید جانب اطلاق را گرفت).

ج: مسئله مهم دیگری که باید در تفسیر اراده طرفین عقد وکالت در نظر گرفت مسئله عرف در عقد وکالت است. با چرخش معاملات به سوی ایجاد تشریفات مشخص، عرف نیز در امر وکالت رویکرد جدیدی یافته است که این رویکرد، همانا اعطاء وکالت متعاقب عقد قرارداد و توکیل جهت طی تشریفات می‌باشد. در این نوع معاملات اساساً معامله اصلی با شرایط و اوصاف معین وفق ماده ۱۹۰ قانون مدنی انجام شده اما از آنجا که تشریفات خاصی برای انتقال یا مالکیت لازم است متعاملین، یکی از طرفین را وکیل می‌کنند که در این گونه موارد غالباً خریدار برای طی تشریفات و نهایتاً انتقال به خود با هر قیمت و هر شرط، وکیل می‌شود؛ چراکه قرائن و شواهد قوی بر شروط و قیود معامله وجود دارد. تشخیص مفاد وکالت برای دادگاه، منوط به این نگرش عرفی است. در نتیجه، به منظور بازشناخت و تمییز حدود وکالت باید در این زمینه عرفی دقیق‌النظر بود.

د: منطق معاملات معوض، منطق موازنه عوضین است. مضافاً اینکه در بیان فقهاء معاوضه را «مغایبه» نامیده‌اند و از خلال مغایبه است که عدالت معاوضی شکل می‌گیرد. همان مفهومی که جهل یکی از طرفین باعث از میان رفتن آن می‌گردد و نهایتاً غبن به وجود می‌آید. در صورتی که طرفین شخصاً و مباشرتاً به معامله اقدام

نمایند خود بهترین سنجش‌گر سود و زیان هستند و در مواردی که یکی از طرفین به‌واسطه نماینده قانونی خود اقدام کند نظارت دائمی برای وی امکان‌پذیر است. درواقع، رعایت مصلحت موکل، همواره وکیل را تحت نظارت قرار می‌دهد. حال در مواقعی که وکالت از جنبه کلی برخوردار باشد این امر توأم با اشکال است. قانون مدنی، مطابق فقه امامیه درخصوص اطلاق، به تفسیر مضیق متمایل گشته لذا در ماده ۶۶۱ تصریح کرده است: «در صورتی که وکالت، مطلق باشد فقط مربوط به اداره اموال موکل خواهد بود». اداره، حد متیقن از نیابت است که نه انتقال عین را دربرمی‌گیرد و نه انتقال منافع را، اما در امر وکالت عام، گویی که فرد بخواهد اموال یا مال معینی را به هر قیمت و هر شرط بفروشد، باید از فقره قبلی کمک گرفت و اگر این وکالت، متعاقب معامله باشد جانب صحت، و در صورت فقد معامله سابق، باید جانب عدم نفوذ به معنای احتمال نقض مغاینه را تقویت کرد.

۲. نقد آراء فوق‌الذکر

براساس آنچه گفته شد، درخصوص آراء مورد بررسی بیان دو نکته لازم و ضروری است:

الف) عدم دسترسی به اسناد پرونده موجود؛ همان‌طور که در پرونده نخست بیان شده اگر قرائنی بر این امر که انتقال سه‌دانگ نشان از پرداخت فرضاً مهریه داشته باشد طبعاً می‌تواند با استعمال عموم الفاظ وکالت از جمله «هرکس» و «هرقیمت»، به ایجاد عقد صحیح دست یازد ولو این انتقال به خود وکیل باشد.

ب) درمورد رأی دوم باید اذعان نمود که اوضاع و احوال حاکم بر وکالت، اوضاع و احوال وکالت در نفس آن (وکالت) است و معامله سابقی موجود نیست. با این فرض هرچند استدلال دادگاه در تصریح به امکان انتقال در متن، استدلال درستی به‌نظر نمی‌رسد اما نهایتاً مفاد رأی صحیح می‌نماید. بهتر است دادگاه در استناد خود با استفاده از تفکیک بین وکالت عرفی که متعاقب معاملات داده می‌شود و وکالتی که مفید در

نفس وکالت است در قسم اخیر قائل به تفسیر مضیق مفاد وکالت، شود و امکان انتقال به خود را خلاف اصل تلقی نماید. این تفسیر را می‌توان به‌نوعی در ماده ۱۰۷۲ قانون مدنی نیز مشاهده نمود.

آقای قیصری

مستفاد از مواد ۶۵۶، ۶۶۰، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۶۵ قانون مدنی از یک‌طرف و ماده ۶۷۱ از طرف دیگر، دو اصل در امر وکالت قابل استخراج و استنباط هستند؛ مستخرج از دسته اول مواد فوق، اصل در انجام مورد وکالت، لزوم تبعیت از اراده موکل است و انجام هر عملی که در وکالت مورد تصریح قرار نگرفته و نسبت به سایر موارد مصرح در وکالت جنبه استقلالی داشته باشد، از حیثه اختیار وکیل خارج است مگر اینکه إذن ضمنی موکل از قرائن قطعی قابل استنباط باشد. إذن بودن عقد وکالت نیز وجود چنین اصلی را اقتضاء می‌نماید. اصل دوم، تبعیت لوازم عقلی و عرفی عمل از إذن در عمل است. مطابق قاعده وجوب مقدمه واجب و اینکه «إذن در شیء، إذن در لوازم» است، هرگاه وکیل در امر وکالت، اختیار انجام عملی را داشته باشد بی‌تردید اختیار انجام لوازم و مقدمات آن عمل را نیز خواهد داشت و به‌منظور احراز اختیار در لوازم، نیاز به جستجوی قرینه قطعی بودن رنگ می‌بازد زیرا انجام عمل مورد وکالت بدون انجام مقدمه و لوازم مقدور نبوده و وابستگی ارتباط تنگاتنگی بین لوازم و فعل مورد وکالت وجود دارد که انجام فعل بدون اختیار، انجام مقدمه غیرممکن است. بنابراین، در این مواقع سلب اختیار از وکیل در انجام لوازم و مقدمات عمل مورد وکالت، باید در وکالت تصریح شود و برخلاف اصل نخست در اعمال مستقل در صورت عدم تصریح، اصل بر عدم اختیار است مگر اینکه إذن ضمنی وکیل با قرینه احراز گردد. فلذا خلط این دو موضوع جایز نیست.

در موضوع احکام مورد نقد اختیار انتقال مال به خود، یک امر و عمل واجد استقلال است و از لوازم اختیار انتقال محسوب نمی‌شود چراکه انتقال ملک عرفاً و عقلاً مستلزم انتقال به خود نیست به‌نحوی که بدون انجام آن، انتقال مورد وکالت

مقدور نباشد تا اصل را بر اختیار وکیل در انتقال قرار دهیم و عدم اختیار را نیاز به تصریح بدانیم. از این رو وکیل جز در صورت تصریح، حق انتقال ملک به خود را ندارد. قرینه‌ای که می‌توان وجود اذن ضمنی موکل را از آن استنباط نمود، اعطاء وکالت در انتقال، متعاقب تنظیم سند عادی بیع مال مورد وکالت بین موکل و وکیل است و موکل پس از فروش ملک با سند عادی، به وکیل اختیار انتقال و تنظیم سند رسمی را که جزء تعهدات خود است، به خریدار اعطاء می‌نماید که در متن آراء به وجود چنین قرینه‌ای یا قرائن قطعی دیگر از این دست اشاره‌ای نشده است. بنابراین، به اعتبار اصل اول، وکیل حق انتقال مورد وکالت به خود را ندارد و عمل وی خارج از حدود اختیارات محسوب می‌گردد.

دکتر شهینایی

موضوع اختیار وکیل در معامله با خود، موضوع دشوار و پیچیده‌ای است و علت اصلی آن، ارتباط این‌گونه معاملات با تعهد امانتداری و تعارض منافع موکل و وکیل است. بر این اساس، اختلاف دادگاه‌ها در این خصوص امری است طبیعی. و با وجود برداشتها و آراء متفاوت، هریک از آنها حقایق و وقایعی را در بطن خود نهفته‌اند:

۱. از نقطه نظر حقوقی، معامله وکیل با خود، از حیث اعتبار اصل معامله بلاشکال است. در حقوق قراردادهای ایران، محور معامله و اراده طرفین، «عوض و معوض» به‌عنوان مورد معامله می‌باشد و اصولاً شخصیت طرفین نه در معامله نقشی دارد و نه در موضوع اراده طرفین، جایگاهی. ماده ۱۹۷ قانون مدنی، در معامله «اصالت» را بر مبنای ثمن و مئمن قرار می‌دهد و نیز ماده ۱۹۶ قانون مزبور متضمن امکان معامله برای فردی غیر از طرف معامله است. ماده ۲۰۰ قانون مدنی دربرگیرنده بی‌تأثیری شخصیت طرف در قصد و رضای معاملاتی و همچنین مبین ملاک «موضوعی و غیرشخصی» (subjective, non-objective) معامله و اراده طرفین است؛ بدین معنا که از نظر قواعد حقوق قراردادهای، آنچه اهمیت دارد مورد معامله است و هویت طرف معامله از حیث عناصر

شکل‌گیری آن (معامله) حائز اهمیت نیست. در واقعیت امر نیز هنگامی که موکل، وکالت در انتقال مال خود را به دیگری می‌دهد آنچه از نظر او بسیار مهم جلوه می‌کند تملیک مال و تملک ثمن است و اینکه انتقال‌گیرنده چه کسی باشد (اعم از ثالث یا خود وکیل)، نقشی در مدلول اراده وی ندارد (مگر در مواردی که برحسب اراده صریح یا نوعی وی، شخصیت طرف مهم باشد که البته در معاملات معوض مغاینه‌ای همچون بیع این‌گونه نیست). از سوی دیگر، در قوانین کشور نیز موردی که معامله وکیل با خود را ممنوع اعلام کرده باشد به‌چشم نمی‌خورد. ماده ۱۰۷۲ قانون مدنی مبنی بر منع وکیل جهت تزویج موکله به خود، ویژه نهاد اجتماعی خانواده و رابطه نکاح است و ماده ۱۲۴۰ مبنی بر منع قیم از معامله از طرف مولی‌علیه با خود نیز صرفاً به مناسبت رابطه قانونی و غیرقراردادی قیم با مولی‌علیه و مبنای حمایتی حکم بوده و موجد قاعده عمومی قابل اعمال بر معاملات و توافقات نیست. لازم به ذکر است علاوه بر دلایل فنی یادشده، اعتقاد به اعتبار معامله، با مصالح اجتماعی‌ای چون امنیت معاملات، رعایت حقوق اشخاص ثالث و نیز پرهیز از سرایت اختلاف و دعوا به اشخاص متعدد، سازگار است.

۲. با وجود این نباید از ویژگی حقوقی معامله وکیل با خود به‌سادگی گذشت. این معاملات، متضمن مفهوم «تعارض منافع» بوده و اغلب نظام‌های حقوقی نسبت به این واقعیت متوجه و حساس هستند. این امر نشأت‌گرفته از تعهد امانتداری وکیل است در مواردی که خود، طرف معامله قرار می‌گیرد، که عملاً ممکن است در تعارض با منافع شخصی وکیل قرار گرفته و نقض گردد. در چنین مواقعی نظام‌های حقوقی غالباً به جای اعلام بطلان معامله، سعی در تضمین رعایت تعهدات امانتداری و رعایت مصلحت موکل دارند؛ بدین معنا که معامله وکیل با خود نه از حیث اعتبار معامله بلکه از نظر رعایت تعهدات مدنظر قرار می‌گیرد و

در نتیجه، نقض این تعهد نه به عنوان خللی بر معامله بلکه به عنوان عمل ناقض تعهد و موجب مسئولیت تلقی می‌شود. ماده ۱۲۹ لایحه اصلاحی قانون تجارت که معامله مدیران با شرکت متبوع خود را به منظور تضمین رعایت حقوق شرکت و پرهیز از تعارض منافع، به رعایت تشریفات خاصی از جمله تصویب هیأت‌مدیره و تأیید مجمع موکول می‌کند نمونه مناسبی است برای این رویکرد. بنا به تصریح ماده فوق‌الذکر، معامله مدیران با شرکت در فرض عدم تأیید مجمع، اصولاً معتبر است ولی عدم تأیید مجمع، موجب مسئولیت مدنی مدیران ذی‌نفعی که در صدد جبران خسارت هستند، می‌گردد.

این تلقی که آثار و بازتاب نهاد نمایندگی است، در حقوق تطبیقی بسیاری از کشورها متجلی است؛^۱ یعنی تعهد منع تعارض منافع وکیل ایجاب می‌کند که وی با خود معامله ننماید ولیکن در صورت نقض این تعهد، مسئول جبران خسارت موکل از طریق استرداد منافع احتمالی حاصل از نقض تعهد امانتداری در معامله با خود است. ناگفته نماند که عرف اجتماعی و اخلاقی کشور ما نیز می‌تواند به نوعی دالّ بر تعهد منع معامله برای خود در مورد وکالت باشد. غالباً افراد درستکار بر حسب قاعده عرفی و اخلاقی «پرهیز از قرار دادن خود در مظان اتهام و بدگمانی» از معامله برای خود مگر در موارد اذن صریح موکل خودداری می‌کنند. در چنین مواقعی چنانچه موکل بتواند ثابت کند که وکیل در معامله با خود در نتیجه تعیین ثمن، یا درج شرایط غیرمنصفانه ضرری به موکل رسانده است، موکل مستحق أخذ مابه‌التفاوت خواهد بود.

در ماده ۶۶۷ قانون مدنی نیز رعایت مصلحت موکل به عنوان تعهدات وکیل قید شده است و عدم رعایت آن، موجب مسئولیت وی و نه بطلان عمل است. اگرچه نباید نقض تعهد منع معامله با خود و یا نگرانی از عدم رعایت مصلحت موکل در معاملات وکیل با خود را در وکالت مطلق به ضمانت اجرای بطلان عمل مرتبط نمود ولی این نگرانی عام و رایج در خصوص معاملات وکیل با خود موجب

1. Howard Bennett, *Principles of the law of Agency*, p. 103.

تقویت احتمال نقض تعهد امانتداری می‌شود و در چنین مواردی باید به جای اتخاذ دو رویکرد مخالف و متضاد (اعتقاد بر بطلان معامله، و اعمال اصل برائت از مسئولیت برای وکیل)، راه میانه را برگزید؛ مقصود اینکه دادگاه‌ها در موارد ادعای موکل در خصوص معامله وکیل با خود، با در نظر داشتن اماره نقض تعهد امانی توسط وکیل در معامله با خود، دعوی را با رعایت اصول دادرسی به سمت مسئولیت وکیل در اثبات رعایت امانتداری و ضمانت‌اجرای متناسب نقض آن از جمله جبران خسارت سوق دهند تا علاوه بر رعایت اصل صحت معاملات، حقوق موکل در بهره‌گیری از یک معامله منصفانه و نیز تعهدات و مسئولیت‌های قراردادی و عرفی وکیل در رعایت مصلحت موکل، مورد رسیدگی و تضمین قرار گیرد.

در پایان می‌توان گفت آراء مورد نقد اگرچه متضمن بخش‌هایی از واقعیات و دغدغه‌های معقول هستند ولی از این جهت قابل نقد و بررسی‌اند که دارای دیدگاه‌های مطلق‌گرا و انتزاعی‌اند؛ مراد اینکه هر دو رویه به سمت اعتبار مطلق یا بطلان مطلق معامله وکیل با خود گراییده‌اند درحالی‌که مبانی حقوقی و نیز مصالح اجتماعی اقتضاء می‌کند که این موضوع از حیث رعایت یا عدم رعایت تعهدات امانتداری وکیل در اقدام به مصلحت موکل و همچنین تمهید امارات قضایی متناسب در خصوص اثبات ادعای نقض تعهد یادشده درباره معامله وکیل با خود مورد رسیدگی قرار گیرد. روشن است که رعایت اصول دادرسی توسط دادگاه از حیث محدود بودن رسیدگی به نوع خواسته خواهان اعم از اعلام بطلان معامله یا مسئولیت وکیل در جبران خسارت نیز ضروری است.

نتیجه

بنا به استنباط و استنتاج از مباحث و مطالب نشست حاضر این سؤال اصلی به ذهن متبادر می‌گردد که: آیا با اعطاء وکالت به‌طور مطلق به وکیل در مورد خرید یا فروش یا هر عمل حقوقی ممکن دیگر نسبت به یک مال، اختیار معامله با خود برای وکیل ایجاد می‌شود یا خیر؟ در پاسخ به پرسش مزبور باید گفت آنچه اهمیت دارد اراده موکل است و این اراده زمانی اختیار انجام عمل حقوقی را به دیگری

می‌دهد که صراحتاً اعلام شود. از اطلاق الفاظی چون «هرکس» - که در وکالت‌نامه‌ها استفاده می‌شود، نمی‌توان اعطاء اختیار به وکیل برای معامله با خود را استنباط کرد زیرا در شمول این لفظ بر خود وکیل، تردید است و جایی که اختیار وکیل محل تردید باشد اصل بر عدم اختیار اوست. از سوی دیگر ملاحظه سابقه بحث در فقه نشان می‌دهد که فقهاء نیز در این زمینه اختلاف نظر دارند؛ در برخی کتب فقهی فروش مال توسط وکیل به موکل در فرضی جایز دانسته شده است که موکل صریحاً اجازه داده باشد و در این زمینه عقد بیع و عقد نکاح یکسان دیده شده‌اند.^۱ گروهی دیگر از فقهاء معامله وکیل با خود در فرض سؤال را نافذ دانسته‌اند^۲ و عده‌ای هم در فرض تردید در قصد موکل، مسئله را به عرف و لغت ارجاع داده‌اند. براین اساس، در پاسخ به سؤال باید جانب احتیاط را نگاه داشت بی‌آنکه وکیل را مجاز به معامله با خود بدانیم. بیم از عدم رعایت مصلحت موکل نیز، اگرچه امری فرعی در این قضیه است، اما می‌تواند در تفسیر قصد موکل کمک کند. درواقع بالا بودن احتمال عدم رعایت مصلحت موکل از سوی وکیل در فرض معامله با خود، اصولاً موکل این اختیار را به وکیل نمی‌دهد مگر با الفاظ صریح. از نظر تطبیقی نیز مطالعه برخی از قوانین خارجی نشان می‌دهد که یک نماینده فقط در فرضی می‌تواند با خود وارد معامله شود که اصیل این اختیار را به او داده باشد. برای مثال، طبق ماده ۱۸۱ قانون مدنی آلمان، جز در موارد مصرح، نماینده، اختیار انجام معامله با اصیل به نام خود یا به نام شخص ثالث ندارد.

۱. محقق حلی، شرایع الاسلام، بیروت: دارالعلوم، ۲۰۱۴م، ج ۲، ص ۵۱۰.

۲. محمدحسن نجفی، جواهرالکلام، تهران: دارالکتب الاسلامیه، پاییز ۱۳۶۷، ج ۲۷، ص ۴۲۹ به بعد.

فهرست منابع:

۱. صفایی، سیدحسین، **دوره مقدماتی حقوق مدنی — قواعد عمومی قراردادها**، ج دوم، تهران: نشر میزان، چاپ دوم، (پاییز ۱۳۸۳).
۲. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، **دوره متوسط حقوق مدنی: حقوق خانواده**، تهران: گنج دانش، چاپ دوم، (۱۳۷۶).
۳. محقق حلّی، **شرایع الاسلام**، بیروت: دارالعلوم، ۲۰۱۴م، ج ۲، ص ۵۱۰.
۴. محمدحسن نجفی، **جواهرالکلام**، تهران: دارالکتب الاسلامیه، (پاییز ۱۳۶۷)، ج ۲۷.

5. Howard Bennett, Principles of the law of Agency, p. 103.